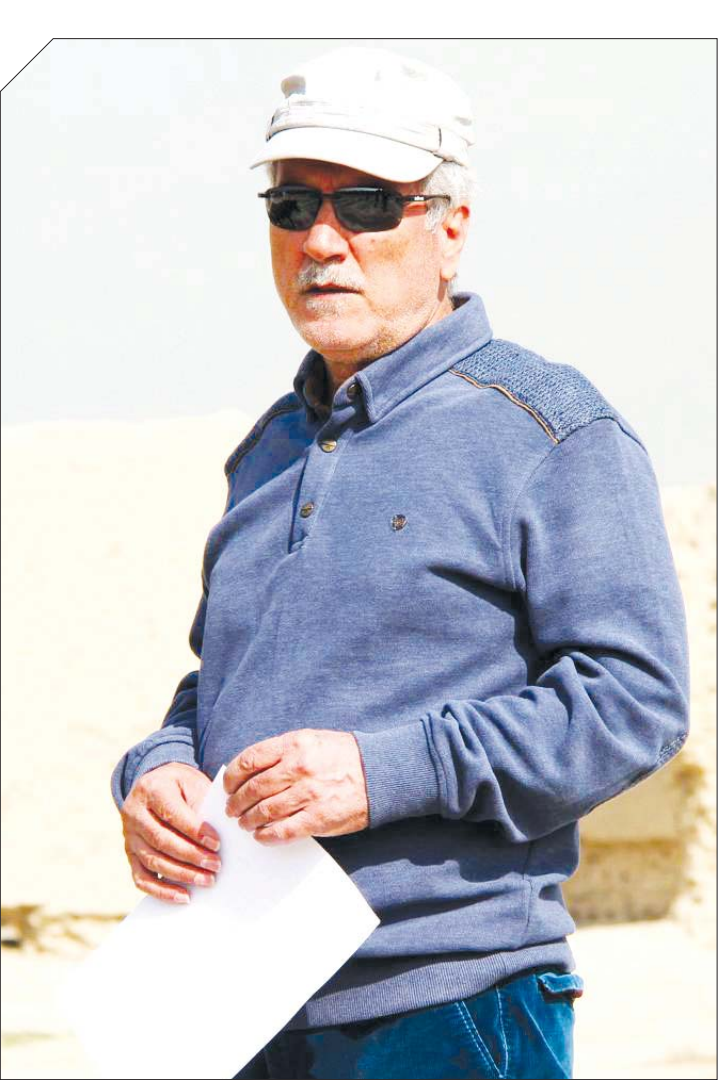


عزیزالله حمیدنژاد در گفت‌وگو با «شرق» از گذشته و حال کارکردن با تلویزیون می‌گوید

سریال تاریخی، راه فرار از سانسور است



◆ **چند سالی است از ساخت سریال «بانوی عمارت» می‌گذرد؛ یکی از سریال‌های موفق سال‌های اخیر رسانه ملی. به نظر می‌رسید بعد از کارگردانی این سریال و دیده‌شدنش و حتی بازپخش‌های چندین‌باره آن عزیزالله حمیدنژاد پرکارتر از سابق شود. این کم‌کاری خواسته بود یا ناخواسته؟**

سریال «بانوی عمارت» با بودجه‌ای کم و در تنگنای اقتصادی شدید در سال ۱۳۹۶ ساخته شد. در عوض آزادی نسبی حاکم بر پروژه بود و من در روند نگارش نهایی فیلم‌نامه بودم و نقطه‌نظراتم را منتقل می‌کردم و در مرحله ساخت و تغییرات اجرایی هم طبق معمول اختیار کامل داشتم تا فیلم‌نامه خیلی خوب آقای جوانمرد را به مؤلفه‌های خودم نزدیک کنم. در غیر این صورت کار کارگردانی برایم لطفی نخواهد داشت. همان‌طور در انتخاب بازیگران نیز دستم باز بود. البته بودجه انتخاب هر بازیگری را نداشتم، ولی تلاش کردم بازیگران و نابازیگران مناسب آن فیلم‌نامه را انتخاب کنم.

شاید همین بودجه اندک باعث شده بود کسی این پروژه را جدی نگیرد و مداخله نکند تا ما با هر رفتندی که شده این کار را جمع کنیم. انتقال این حس آزادی عمل ناخودگاه به گروه هم منتقل شد. ابتدا کمتر فکر می‌کردند با این روند بشود یک سریال را پیش برد، اما کمی که کار پیش رفت به این باور رسیدند و همه با جان و دل در خدمت کار بودند. کارگردان وقتی می‌خواهد فیلم خوبی بسازد قبل از اینکه بودجه خوبی داشته باشد، اول باید حال خودش خوب باشد. کارگردانی کار خلاقانه است. خلاقیت همین‌طور بروز پیدا نمی‌کند، در آرامش کامل است که خودی نشان می‌دهد. سلب آزادی فردی در کار و سانسور برای کارگردان واقعی استرس و اضطراب به همراه دارد. آرامش هنرمند را به هم می‌زند و دیگر نباید از او انتظار ساختن فیلم خوبی را داشت. این در تضاد با کار خلاقانه است. از این‌رو است که می‌بینیم سالانه صدها فیلم و سریال ساخته می‌شود

نگاهی به فیلم «بی‌بدن» ساخته مرتضی‌علیزاده قصاص یا افکارعمومی؟

محمد تقی‌زاده: «بی‌بدن» از مهم‌ترین فیلم‌های جشنواره چهل‌ودوم فیلم فجر است که این اهمیت نه به خاطر زیبایی‌شناسی و کیفیت فیلم بلکه به جهت مضامین و جنجال‌های پیرامونی آن است.

فیلم آشکارا قصه «غزاله» و «آرمان» را روایت می‌کند. هرچند سازندگان از این امر طفره بروند و آن را یک اثر مستقل و جدید مطرح کنند. کاظم دانشی به‌عنوان نویسنده فیلم «بی‌بدن» که سال گذشته فیلم اجتماعی «غلغلاز» را کارگردانی کرده بود، با تیزهوشی از یکی از جنجالی‌ترین حوادث سال‌های اخیر جامعه ایران گرته‌برداری کرده و از این التهاب و جنجال برای دیده‌شدن و جذایت هرچه بیشتر فیلم استفاده کرده است.

فیلم دو مضمون مهم در لایه‌های درونی داستان پر حجم و شلوغش دارد؛ ابتدا موضوع قصاص را مطرح می‌کند و آن را به یکی از تم‌های کلیدی خود تبدیل می‌کند؛ اینکه خانواده دختر راضی به رضایت‌دادن نمی‌شوند و از خون دختر خود نمی‌گذرند یا رای به اعدام پسر جوان می‌دهند. قصه فیلم به‌شدت ظرفیت پرداختن به موضوع قصاص را دارد؛ چراکه قتل دختر جوان بسیار ترازیک و غیرانسانی بوده و از این‌رو موضع‌گیری درباره موضوع قصاص تا حد زیادی می‌تواند مایه‌رپذیر و منطقی از آب درآید. اینکه خانواده دختر حتی به جنازه دخترشان دسترسی نداشتند، جنازه دختر منله شده و از طرفی افکار عمومی فشار زیادی روی خانواده مقتول می‌آورند، ازجمله مواضع مهمی است که در فیلم در برابر خانواده قاتل اتخاذ شده تا بحث قصاص به‌عنوان حق طبیعی و شرعی خانواده مقتول باقی بماند.

تِم کلیدی دیگر فیلم بی‌بدن، موضوع مهم افکار عمومی و شبکه‌های اجتماعی است. بر کسی پوشیده نیست که تأثیر شبکه‌های اجتماعی در سال‌های اخیر در سبک زندگی مردم جهان به‌ویژه ایران تا چه حد فراوان و انکارناپذیر بوده است. برخی خودکشی‌ها و فضاسازی‌ها درباره رخدادهای اجتماعی از مهم‌ترین نمونه‌های اثرگذاری شبکه‌های اجتماعی بود.

در فیلم «بی‌بدن» نیز خانواده قاتل استفاده غیرانسانی زیادی برای تحت تأثیر قرار دادن خانواده مقتول انجام دادند و این کار با لایوهای

- تکثیر کرد بلکه باید او را کشف کرد.
- برخی معتقدند برداختن به سوژه‌های روز کمی دشوار است و ساخت سریال‌های تاریخی سهل‌الوصول‌تر است.

کمی نه! کار روز کردن بسیار دشوار شده است. من در سال ۹۴ وقتی اپیزودهایی از سریال «چرخ فلک» را که موضوعاتی اجتماعی داشت ساختم، در حین تولید و مرحله پخش با مشکلاتی مواجه شدم و از این‌رو بود که در کار بعدی سراغ عاشقانه‌ای تاریخی رفتم تا با فراغ بال بیشتری کار کنم. وقتی سریال «بانوی عمارت» پخش شد و مخاطبان انبوهی پیدا کرد، جریانی به راه انداخت. چندی پیش دوستی فهرست ۱۰ سریال تاریخی را برایم فرستاد که بعد از «بانوی عمارت» ساخته شده و در مرحله ساخت بودند و این جدا از سریال‌های پیشنهادی به بنده بود و حیرت‌انگیز بود. این از گسلی در فیلم‌سازی حکایت می‌کند که نوعی فرار به جلو از آسیب‌های سانسور است؛ چون کار روز کردن در مرحله اول برای فیلم‌ساز بسیار دشوار شده و حتی یقه برخی مدیران فرهنگی را هم گرفته است. دست روی هر موضوع روزی یک بگذاری یک عده صدایشان درمی‌آید و تلاش می‌کنند کار را بایکوت کرده و بخوابانند، بنابراین فیلم و سریالی که تولید می‌شود با آینده مجهولی روبه‌رو است و همین نقطه ضعف باعث می‌شود حتی مدیران طالب تولید فیلم تاریخی باشند تا بهتر میز خود را حفظ کنند؛ زیرا متأسفانه تاریخ در اینجا متولی ندارد.

در سینما هم از آنجا که فیلم تاریخی گران‌قیمت است، به فیلم‌های ارزان و سخیف و به‌ظاهر کم‌دی روی آورده‌اند و این ژانر حساسیت چندانی ایجاد نمی‌کند؛ چون کلا سطحی و شوخی است و کسی شوخی را جدی نمی‌گیرد تا فیلم را از پرده پایین بکشد و مدیران هم نفس راحتی بابت آن می‌کشند و روی آمار فروش آن مانور می‌دهند.

- بعد از سریال «بانوی عمارت» پیشنهاد کار با تلویزیون را داشتید یا اصلا تمایل به همکاری دوباره داشتید یا خیر؟**

پیشنهادهای زیادی از تهیه‌کنندگان تلویزیون و رسانه‌های خانگی داشتم اما ترجیح می‌دادم موضوع کار بعدی‌ام را مثل همیشه خودم انتخاب کنم؛ زیرا انتخاب موضوع برایم بسیار مهم است.

- مدتی قبل خبر از حضور شما در شبکه نمایش خانگی بود. چه اتفاقی افتاد که سریال به ثمر نرسید؟**

پس از یک سال وقتی از روند ساخت «بانوی عمارت ۲» نتیجه‌ای نگرفتم، پلتفرمی از من دعوت کرد تا کاری برایشان بسازم. چند زمان هم پیشنهاد دادند که به نظر رمان‌های خوبی بود ولی قابلیت نمایشی خوبی نداشت. در ادامه من رمان «من غلام قمرم» نوشته خانم آریتا خبری را پیشنهاد دادم تا با اقتباس از آن فیلم‌نامه‌ای بنویسم. آنها پس از بررسی مصوب کردند و قرارداد کارگردانی و نگارش فیلم‌نامه منعقد شد. من با یک تیم سه‌نفره یک سال و نیم روی فیلم‌نامه کار کردیم و روند کار به این گونه بود که هر پنج قسمت که آماده می‌شد آن را تحویل می‌دادم و آنها پس از بررسی و نکات اصلاحی کار را برمی‌گرداندند و کار اصلاح می‌شد تا اینکه ۱۵ قسمت آماده شد و گفتند حالا پیش‌تولید را شروع کنید و مصطفی کیایی، تهیه‌کننده‌ای را که در حال تهیه سریال «گناهکاران» بود نیز معرفی کردند و ایشان هم فیلم‌نامه را خواند و بسیار استقبال کرد و هم‌زمان مقدمات پیش‌تولید شروع شد و حتی پروانه ساخت نسخه سینمایی آن هم صادر شد. در عین حال قسمت ۱۵ تا ۲۰ را هم آماده کردیم. طبق معمول اصلاحیه‌هایی خورد و اصلاح شد و مبلغ توافق‌شده هم پرداخت شد. تاریخ تولید هم برای دو ماه بعد اعلام شد. اراده و تصمیم من این بود که با توجه به سختی کمرشکن کار، سریالی نسبتا ارزان و پرمخاطب و جذاب به تماشاگران تقدیم کنم. اما تنگ‌نظران به‌طور بسیار مشکوکی مانع این کار شدند. این در حالی بود که من یک سال و نیم همه پروژه‌های پیشنهادی را رد کرده بودم و ماجراهای عجیب‌وغریبی که به دنبال داشتم و در این‌صنصاحبه نمی‌کنجد، من را بر آن داشت با توجه به سوابق تهیه‌کنندگی‌ام در سینما شیوه کارم را تغییر دهم.

- فضای کار در شبکه نمایش خانگی را چطور می‌بینید؟ خصوصا در سال‌های اخیر که بسیاری از سینما و تلویزیون به شبکه نمایش خانگی رفته‌اند؟**

فضای نمایش خانگی با توجه به پلتفرم‌های مختلفی که راه‌اندازی شده می‌تواند تا حدودی در جامعه تک‌صدای رسانه‌ای خصوصی قلمداد شود. همه می‌دانیم بخش خصوصی به مفهوم واقعی وجود ندارد. پلتفرم‌ها در مقابل محدودیت‌های تلویزیونی می‌توانند انبوه مخاطبانی را که برنامه‌ها و سریال‌های تلویزیونی برایشان اقناع‌کننده نیست جذب کنند و این منوط به این است که محتوایی که تولید می‌کنند متفاوت با شبکه‌های تلویزیونی باشد؛ چراکه مخاطب وقتی هزینه می‌کند انتظار دارد فیلم‌ها و سریال‌های جذابی‌تر ببیند.

ولی واقعیت این است که اختلاف فاحشی با توجه به نظارت ساترا بر پلتفرم‌ها دیده نمی‌شود. اگر با نگاهی کارشناسانه حتی به آثار برجسته تولیدشده در پلتفرم‌ها نگاه کنید متوجه می‌شوید محتوا خط و ربط خاصی را دنبال می‌کند که سفارشی است. بخش خصوصی یعنی سرمایه. وقتی سرمایه روش به بخش‌های رسمی نمی‌رسد سعی می‌کند از طریق دیگری آن را جبران کند، این است که به جای کارگردانان صاحب نام و فیلم‌نامه‌های قوی با موضوعات جدید و بازیگران مورد نیاز فیلم‌نامه، اصالت را به چهره‌های مشهور و آواز خوانندگان می‌دهد و ناگهان می‌بینیم در یک سریال سلبریتی‌های زیادی ظاهر می‌شوند، این‌قدر که مخاطب اشباع می‌شود و دیگر چهره‌های مشهور برایش جذابیتی ندارند. از این‌رو بسیاری از سریال‌ها با شکست مواجه می‌شوند.

جدیدی جز یک ریش پرفسوری ندارد!

الناز شاکردوست بهترین بازیگر فیلم است که گویی ذاتی و غیرسیز نقش‌آفرینی کرده و این نقش‌آفرینی دلسی و خاص خانم بازیگر باعث شده که بیشتر به چشم بیاید؛ البته حاشیه‌سازی‌های اخیر شاکردوست را نباید به پای بازی خوب در فیلم گذاشت؛ حاشیه‌سازی‌هایی که چه درست و چه نادرست باشد، به نفع دیده‌شدن و فروش فیلم در جشنواره و اکران عمومی خواهد شد. روایت در «بی‌بدن» غیرمنسجم و ژورنالیستی است و به‌منابه یک گزارش تصویری جنجالی عمل می‌کند. فیلم حوادث واقعی پیش‌آمده درباره قتل پسر و دختر جوان را پشت سر هم ردیف کرده و مشخص نیست چه در تدوین و چه در فیلم‌نامه، چه معیاری برای سازندگان در نظر گرفته شده است؛ چراکه بسیاری از لحظات قابل حذف یا حتی جابه‌جایی هستند. از سویی، حجم زیاد اتفاقات که تنها به جهت افزایش ریتم و التهاب فیلم در نظر گرفته شده، سبب شده



یادداشت

تراوشات تابستانه یک ذهن بویا

ابراهیم عمران: سینمایی که در آن قصه جریان داشته باشد، فی‌نفسه می‌تواند دغدغه خیلی از افراد باشد؛ افرادی که مشتاق هستند به نوعی آنچه را بر آنها گذشته، در مدیوم سینما جاری کنند. از این‌رو فیلم «تابستان همان سال» می‌تواند نمونه خوبی از این دست تفکرهای مانده در ذهن باشد که قابلیت تبدیل به یک فیلم داستان‌گو را داشته باشد. قصه‌ای سراسرت که سال‌هاست در ذهن راوی اثر جای گرفته است. دل‌دلدادگی‌هایی که در زمان کودکی تا لب گسور می‌تواند در یاد بماند. محمود کلاری و فیلمش هرچند کمی پهلوی می‌زند به سینمای روشنفکرانه هنری، ولی بذات و امدار جریان و گسره خاصی از دل گونه‌های مختلف نیست. شاید در سکانس‌هایی کدهایی بدهد ولی ذهن تماشاگر را مخدوش نمی‌کند و این خود دستاورد بزرگی است که حرف اصلی فیلم در دل اداهای روشنفکرانه گم نمی‌شود. اصولا وقتی داستان فیلم صادقانه روایت شود و اشاره‌هایی به دهه‌ای از زندگی راوی داستان داشته باشد، آن‌هم دهه کودتا، خود می‌تواند محل محمل خوبی برای خردروایت‌های دیگری باشد؛ خردروایت‌هایی که از زندانی سیاسی گرفته تا شکنجه‌گر ساواک در آن می‌تواند وجود داشته باشد؛ آن‌هم بدون هیچ پیش‌داوری و ادعاهای دهن‌پرکن. برگ برنده فیلم به باورم میدان‌دادن به همه عناصر تشکیل‌دهنده داستان است؛ روایتی یکدست و روزانه از خانواده‌ای عادی و معمولی شاید در ابتدای مدرنیزاسیون ایران که مانند همه خانواده‌های از این دست، می‌تواند داستان‌های ریز و درشت زیادی در کانون خود داشته باشد. خانواده‌ای که زندگی مابه‌و زندگی برایش مهم است و لاغیر و اگر هم تکانه‌های سیاسی در آن پیدا می‌شود، عنان اختیار از دست نمی‌رود. شخصیت راوی که مرام و مسلک دیگر اعضای این خانواده را به طرق مختلف به یادگار در خود جای می‌دهد. دلش می‌خواهد بسان فردی از اعضای خانواده‌اش شود؛ آن‌هم فردی که خود در حادثه‌ای دگرگون و تبدیل به آدمی دیگری می‌شود. شخصیت‌های این فیلم فی‌نفسه بد و خوب تعریف نمی‌شوند. کاراکترهای مختلفی که بر پرده ظاهر می‌شوند و هرچند پیشینه درستی از آنان ارائه نمی‌شود ولی در پیشبرد قصه سهم درخوری دارند. از خرافه‌گری تا بهتان در آن یافت می‌شود. اصولا سادگی برخی حوادث نیز در این فیلم از همین نوع است. شاید در نگاه برخی مخاطبان این فیلم، بده‌بستان‌های قصه، آن چنان از قوام خوبی برخوردار نباشد و شخصیت‌ها شناسنامه درستی نداشته باشند ولی فیلم ناخودگاه این تلنگر را وارد می‌کند که زندگی بی‌اینکه شناسنامه‌ای ارائه دهد، می‌تواند دستخوش حوادث زیادی شود. فردی متصف به آدم‌فروشی می‌شود، فردی دیگر در مظان اتهام دزدی قرار می‌گیرد، بی‌آنکه بدانیم چرا اصولا چنین می‌شود. پس و پیش این قصه آن چنان مشخص نیست؛ آنچه نمایان است، سادگی یک روایت مانده در ذهن است و پس؛ آن‌هم با ذهنی کودکانه و کمی هم عاشقانه. ذهنی که تراوشات آن از درجه ذهن یک کودک نشئت می‌گیرد؛ کودکی که در یکی از دیالوگ‌های فیلم، مادرش او را مرد خانه می‌خواند و او از این مردبودن فرار می‌کند و می‌گوید که برای این کار هنوز خیلی کوچک است و این کوچکی خیال را تا دهه‌ها بعد در خود به ودیعه نگه می‌دارد. او طالب زیستن است؛ زیستی شاید عاشقانه و در گرو عشقی در دوران بچگی. فیلم کم‌کم محلول است. حتما در کیشه شناسی برای خود متصور نیست. فیلمی دل‌خواسته است و پس، ادای دینی به آنچه در ذهن می‌گذشت که جولان آن تبدیل به فیلم‌نامه شد. نویسنده و کارگردان اثر شاید عمدانه نخواسته در گیرواد و چم‌وخم ذات اقتصادی سینما گرفتار شود و اثری خوش‌ساخت از آنجا که در توشش بوده ساخته است. فیلم حوصله تماشاگر را به چالش نمی‌کشد؛ مخاطب نیز انتظار چندانی از اثر ندارد. برای اِلحاثی هم نوستالژی‌های مانده در ذهن او جرقه می‌زند. مخاطبی که او هم می‌تواند تابستان مشابهی در ذهن داشته باشد. اگر سینما را عرصه خیال‌پردازی ذهن بدانیم و تبدیل آن به واقعیتی خودخواسته، فیلم فیلم‌بردار سابقه سینمای ایران از دل این خواسته‌ها تا حدود زیادی موفق بیرون می‌آید.

خبربرگزیده

بیلی وایلدر به سینما برمی‌گردد

مهر: «وایلدر و من» عنوان فیلمی است که به کارگردانی استیون فریز ساخته می‌شود. کریستوف والتس، مایا هاوک، جان تورتورو و جان هام بازیگران این فیلم هستند. کریستف والتس برنده دو جایزه اسکار بازیگر فیلم «لغت‌های بی‌آبرو»، مایا هاوک بازیگر «چیزهای عجیب»، جان تورتورو برنده جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد از جشنواره کن و جان هم برنده امی برای «مردان دیوانه» در فیلمی بازی می‌کنند که بیلی وایلدر یکی از شخصیت‌هایش است. این فیلم با حضور استیون فریز به‌عنوان کارگردانی که نامزدی اسکار را در کارنامه دارد، در بازار رقابت‌های اِپن ماه برای فروش امتیازهایش حتما ستاره اصلی خواهد بود. در این فیلم هاوک نقش کالیستا، نوازنده جوانی را بازی خواهد کرد که در فیلم «قدورا» به کارگردانی بیلی وایلدر کار می‌کند و در جریان این کار زندگی‌اش معنایی کاملا جدید پیدا می‌کند. والتس در نقش وایلدر کارگردان افسانه‌ای بازی می‌کند که برای آثار کلاسیکش ازجمله «بعضی‌ها داغشو دوست دارند»، «سانست بولوار» و «آپارت‌مان» شناخته می‌شود. در این فیلم تورتورو در نقش دوست همیشگی و شریک فیلم‌نامه‌نویس او بازی می‌کند و هام نیز نقش بازیگر مشهور ویلیام هولدن را ایفا می‌کند. این پروژه با اقتباس از رمان محبوب جاناتان کو بسا عنوان «قای وایلدر و من» ساخته می‌شود و همپتون و فریز بعد از همکاری در «ارتباطات خطرناک» و «جری» دوباره در کنار هم کار می‌کنند. داستان فیلم در طول یک تابستان پر‌هیاهو در یونان شروع می‌شود و کالیستا در سفری برای کشف خود عاشق سینما و زندگی می‌شود. کالیستا که از ماجراجویی جدید خود هیجان‌زده است، همراه وایلدر وارد مونیخ و پاریس می‌شود تا فیلم‌برداری را با بازیگر اصلی ویلیام هولدن ادامه دهد و اولین عشق خود را تجربه کند. وایلدر متوجه است ستاره اصلی‌اش رو به خاموشی می‌رود و دنیای سینما در حال تغییر است؛ اما برای کالیستا تازه همه چیز شروع شده است. فریز از این‌سین فیلم به‌عنوان فوق‌العاده‌ترین پروژه یاد کرد و گفت: وایلدر تیزبین، باهوش و بسیار با‌مزه بود و دو فیلم با بازی مرلین مونرو را کارگردانی کرد و کریستف والتس در نقش او باشکوه خواهد بود. همپتون هم گفت: «وایلدر و من» داستان فیلم‌سازان کهنه‌کار در دهه ۱۹۷۰ را تصویر می‌کند که متوجه شروع تغییر در صنعت سینما هستند و نشان می‌هد چگونه یک جوان با ذهن باز می‌تواند از غول‌های گذشته الهام بگیرد.